

بن محمد موسی پس چون ابن عباس این سبب را بیان نمود و کعب اخبار به نظر و تامل رفت و گفت بدستی که فدای تعالی بخش کرد و
 روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکرم موسی مرتین پس کلام کرد با موسی و او بدیکی در روایتی این دیگر بر سر کوه طور
 و آه محمد مرتین و در این مورد دو بار و ظاهر نیست که کعب اخبار این کلام را از تورات نقل کرده و قال مسروق گفت مسروق که
 شعبی این حدیث روایت از وی دارد و نقلت علی عائشه پس در آمدیم بر عائشه بعد از دیدن مناظره ابن عباس و کعب
 اخبار و شنیدن این کلام از کعب نقلت بل برای محمد رسید پس گفت لعنة الله علی من کذب علی الله علیه و سلم پروردگار خود را
 نقالت پس گفت عائشه مسروق لعنة الله علی من کذب علی الله علیه و سلم پروردگار خود را و کعب اخبار این کلام را از تورات نقل کرده
 و می موسی بر اندام من نقلت رسید گفتتم آیه باشد و شتابی کن در انکار روایت حق تم قرأت مسروق می گوید بهتر خوانم
 برای اثبات روایت این آیه را قدر آیه من آیات به الکبری تحقیق دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آیات و
 علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود خواندن آیات دیگر است که این آیه قائمه آنهاست بدلیل
 روایت دیگر که در آخر حدیث بیاید که فاین قوله تم ذنی فتدلی نقالت پس گفت عائشه در جواب من این تهمید بکجا
 می برد این آیات ترا که از ابروایت پروردگار تعالی حمل کردی انما هو جبرئیل نیست این مرئی لکر جبرئیل مراد باین آیات
 و نود و نوب جبرئیل است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرده عائشه چیزی چند که آنحضرت را واضح
 کس انماست نیست و عقاید ثبوت آن جائزه و گفت من خبرک ان محمد ارای ربی کسی که خبر داد ترا که محمد دید پروردگار
 خود را و شب مورج او کتم شبیا ما امر به یا خبری دهد که آنحضرت پوشید چیزی از احکام و شرائع دین را از آنچه امر کرده شد
 بدان و وحی کرده شده است بسوی وی تا برساند از انجلیق او علیم انس التی قال الله تعالی یا می دانند آنحضرت پنج
 چیز را که گفته است الله تعالی در شان آنها ان الله عنده علم الساعة وینزل انبیت تا آخر آیت فقد علم الفرقه پس
 پنج تحقیق عظیم افترا کرده است و بسیار دروغ گفت و گفته برای جبرئیل و لیکن مراد با آیات مذکوره آنست که وی صلی الله
 علیه و آله و سلم دید جبرئیل را الم بره فی صورة الامرین ندید جبرئیل را در صورت فاضله وی بی تمثیل مگر دو بار مرة عند سدره
 المنتهی یکبار نزو سدره المنتهی چنانکه فرمود و لقد آه نزله اخری عند سدره المنتهی و مرة فی اجیاد و یکبار در اجیاد و نفع نهره
 و سکون جمیم و یا آنحضرت مومنی مشهور است در سفل مکه یا کوهی که در آنجاست و درمیست از درامی حرم شریف که او را
 باب الاجیاد گویند از جهت واقع شدن بان جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن عمار الله چون باین حدیث میرسد آه
 می بر آورد و حال می کرد وی گفت یا شیخ عبدالحق های بنده الجبال و الالکة التی تر و نهما محال الرحمة و تجلیات الحق سبحانه که
 ستماة جناب دید آنحضرت جبرئیل را و حال آنکه مراد از ایشان صد بار دست علماء او در بیان مراد از آنچه اقوال است
 مختار نیست که مراد با آنچه قاضی علی است و چون در قرآن انبیاات آنچه ملائکه کرده ما را عقاید آن باید کرد تا مراد بدان
 چه باشد و الله اعلم قدس الاقبح تحقیق سببه بود تمام کرده اما از ارواه الترمذی روایت کرد این حدیث را بر وجهی که

مذکور شد ترمذی در روی ایشان در روایت کرده اند بخاری و مسلم مع زیاد و اختلاف باز یاد می و اختلاف و بی روایه و
 در روایت بخین این چنین آمده که قال گفت مسروق قلت لعائشه گفتم مرعاشه را فاین قوله پس اگر ترمذی محمد پروردگار
 خود را کی است و بر چه ممال است قول حق سبحانه و تعالی فتمذلی بستر نزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب
 قوسین او او بی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو و کمان یا نزدیک تر از آن و تحقیق معنی این لفظ در باب
 سابق گذشت قالت ذاک جبرئیل گفت عائشه آن که مراد است درین آیات جبرئیل است کان یا تبه فی صورۃ
 الرعیل بود که می آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و آنه اناه نه المراه فی صورته التي هی صورته و بدستی که جبرئیل آمد
 او را درین بار در صورت خود که آن صورت خاص اوست فسد الاق پس است و پر کرد تمامه کران آسمان را از جهت
 عظمت صورت ۴۴۰ و سخن ابن مسعود رضی الله عنهما فی قوله و روایت است از ابن مسعود در قول حق سبحانه فکان قاب
 قوسین او او بی و فی قوله و در قول وی تعالی ما کذب الفوا او مارای و فی قوله و در قول وی سبحانه لقد رای من آیات ربه الکبری
 قال بینما کلما گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات که رای جبرئیل علیه السلام و دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام
 را ستان جیح در عالی که مراد از شمش صد باز بود متفق علیه و فی روایت الترمذی و در روایت ترمذی این چنین آمده که قال
 ما کذب الفوا او مارای قال گفت ابن مسعود رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل و دید آنحضرت جبرئیل را سینه
 حله من رفوف و حبت عابده از جامهای سبز قد بلا ما بین اعمار الارض در حالیکه تحقیق پر کرده است جبرئیل جزئی را
 که میان آسمان و زمین است رفوف خوانی بسیار و در معنی جامهای سبز آنچه از او بار قب و تنگ و نیک ساخته بود بسیار
 و فرایش و سحاب و در این خمیه و غیر آن بیاید و مناسب درینجا معنی اول است و بعضی ازان بازوهای جبرئیل مراد
 داشته اند که گسترانید چنانکه جامها را و در ششمارا بگسترانند و رفوفه بنیانیدن طائر بازو مارا و وسط کردن آنها بر اسف
 فرود آمدن نیز گویند و له و لثجاری و در روایتی ترمذی و بخاری رانی قوله در تفسیر قول حق تعالی لقد رای من آیات ربه
 الکبری این چنین آمده که قال گفت ابن مسعود رای رفرفا حضرت افق اعمار دید آنحضرت رفوف سبز که است است
 کمرانه آسمان از جنبه از آنچه گذشته معلوم شد که در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را تعالی و تقدس در
 شب معراج چشم سحر صبا به با اختلاف است عائشه رضی الله عنهما نفی آن می کند و ابن عباس رضی الله عنهما آیات
 آن می نماید و با هر یکی از ایشان جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین و من بعد هم نیز بر طبقه اختلاف رفته و بعضی
 توقف کرده و گفته ترمذی جانب دلیل واضح نیست ولیکن جمهور بجانب اثبات اند و شیخ محی الدین نووی گفته راجح و
 مختار نزدیکتر ملامی که با آنست که آنحضرت دید پروردگار خود را چشم سر و گفته که اثبات آن خبر سیما از پیغمبر علیه السلام
 راست نیاید و عائشه در انکار آن تسک یکدیش نکرده و چیزی سیما از حضرت روایت نه نموده و بلکه آن استنباط
 و جهت او می است از وی رضی الله عنهما بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان ینظر الله الا و جیا او من روایه حجاب و قول و

لا تترکه الا بصار و جوارش نیست که متقی بود قیام اولی کلام در حال رویت است و اما نفی رویت بی کلام لازم نیاید و اورا که
احاطه است و از نفی احاطه نفی مطلق رویت مفهوم نگردد و بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول ابن عباس است
و متعین است که وی این قول را از حضرت علی از حضرت نبوت گفته و در روایتش که این چنین قول عظیم را بطین و اجتهاد گوید
و این عمر درین سله مراجعت بوی کرده و از وی پرسیده که هل ای محمد ربیب وی گفت آری پس این عمر تسلیم نموده و قطعا
براه تر و دو انکار زلفه و عمر بن رشید گفته که عائشه خیرا اهل از این عباس نیست ایتی و مختار اکثر از مشایخ صوفیه نیز ثبوت
رویت است و بحقیقت آنحضرت را کمالی است و رای انعام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج که اتم و اکمل است
و اعلا و ارفع مقام قرب اوست و در امکان رویت حق در دنیا خود هیچ کس اخلاقی نیست و اگر درین مقام آنچه ممکن است
اورا از حصول غایت قرب و کمال حاصل نشده باشد دیگر کجا و کی حاصل خواهد شد یا رب مگر رویت بصری را مخصوصاً
آخرت و موقوف آن نشاءه داشته باشد و نیست بدان دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری در دنیا بوجهی که مناسب
این نشاءه باشد تواند که بعضی تفصیل وجود و حالات موقوف نشاءه آخرت بوده باشد و چون کلام درین مقام بر طریق
علم و نقل بود هم برین قدر فقصار نموده آید و نزدیک اهل معرفت و تحقیق در دنیا کلامی دیگر است و الله اعلم و سئل مالک بن انس
و پرسیده شد امام مالک عن قوله تعالی فی تفسیر قول حق تعالی الی ربها ناطرة روها باشد و روز آخرت بسوی پروردگار خود نگرند
فقیل قوم یقولون الی تو اب گفته شد یعنی مرا امام مالک را که قومی می گویند که مراد نظر بسوی ثواب پروردگار است نه بسوی
ذات وی و یعنی گویند ابی ایجا یعنی نعمت است یعنی منتظر اند منت پروردگار خود را فقال مالک که بوالسبب گفت امام مالک رضی الله
عنه دروغ گفتند و خطا کردند این قوم که گفتند مراد نظر بسوی ثواب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس کجا اند
این قوم و چرا و در افتادند از فهم معنی قول حق تعالی که در شان کفار و تقبیح حال ایشان فرموده است کلا انهم عن ربهم یومنون
لحج چون بدستی که ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محبوب و ممنوع اند قال مالک الناس یظنون الی الله تعالی
یوم العیمة باعینیم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نگرند بسوی خدا یعنی روز قیامت چشم های خود بعد از آن تغیر کرد
فانام مالک دلیل بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس باوقال و گفت لولم یرالمومنون ربهم یوم العیمة اگر کسی دیدند
مسلمانان پروردگار خود را روز قیامت لم یر الله الکفار باحجاب سز نش و نکوشش کرد الله تعالی کافران را
بعیون ایشان محبوب از دیدار حق فقال یس گفت حق تعالی در شان کفار کلا انهم عن ربهم یومنون بحج چون بدستی و
تغیر درین است که دیگران به نعمت دیدار محفوظ و مخصوص شدند و ایشان محروم و محذول و اگر مومنان نیز محبوب باشند
سز نش کافران درین چه باشد رواه فی شرح آیه ۱۰۴ و عن جابر رضی الله عنه عن ابی سلمی الله علیه و آله و سلم یتیا اهل العیمة
من فیهم و را تنای آنکه بشتیمان در نماز و نیت خود باشند او سطر لهم فعاگاه بر آمد و بلند گشته باشد برای ایشان نور
فرغی در چشم پس بر داشته باشد سرهای خود را تا نگرند آن نور را فاذا الرب تعالی قدر شرف علیهم من فوقهم پس ناگاه

۵۷

می بیند که پروردگار تعالی مشرک و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام
 علیکم یا اهل البیت قال گفت آنحضرت و ذلک نوره تعالی و نیست قول حق تعالی که فرموده سلام قولاً من رب رحیم و م
 بهشتیان است سلام در حالی که گفته از پروردگار مهربان بیجا و می گفته که سلام می فرستد پروردگار تعالی بر ایشان
 بواسطه ملائکه یا بیواسطه و ازین حدیث خود معلوم می گردد که بیواسطه است قال فنظر الیهم و نظرون الیه پس نگریست پروردگار
 تعالی بسوی ایشان و می نگرد ایشان بسوی وی سبحانه تعالی فلا یفتنون الی شیء من النعمیم پس لغات نمی کنند و میل
 و شهوت نمی نگرد ایشان بچنان چیز از نعمتهای بهشت ما و ما و نظرون الیه تا زمانی که نظری کنند بسوی وی تعالی
 حتی تجب عنهم و بقی نوره تا آنکه تجب و پنهان می گردد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی می ماند تا آنروز بهشت و ذوق
 و سرور آن رواه ابن ماجه و این احتجاج و استقامت نیز از جمله لطفت و مهربانی است از رحیم منان بر بندگان خود چه در آنم در
 درگاه شهود و حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن در عاقبت و تاب ایشان است زمانی باید که بیاسایند و
 مجال خود باز آیند و در پرده صفات که مجال و مرایای آن نفیم جنت است مشاهده نمایند و ستم تجلی و گریه شوغرد هر بار در تنه
 تازه و ذوقی جدید بیابند + باب صفة النار و اهلها + نار آتش و اشتقاق نار و نور از یک ماده است
 و جمع ناریران و نیز کبرنون و قح یا و نور و نیار و نیار و استعمال وی مؤنث آید و مذکر نیز آمده و غالب آمده در زمان شرع
 بر آتش و وزخ نغوز باشد منها + الفصل الاول + عن ابی هريرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
 نارکم خیر من سبعین جزوسن نار جهنم فرمود گرمی آتش شماست آتش دنیا یکپاره است از بهشت و پاره آتش و خیز یعنی آتش و وزخ هفتاد
 مرتبه گرم تر است ازین آتش مانا که مقصود از عدد هفتاد بیان کثرت و بسالفة است تعیین این عدد بخصوص و در ذکر
 این عدد اشاره انعمی معهود و ستار است قیل گفته شد یا رسول الله ان کانت کافیه برستی که بود این آتش دنیا بسنده
 در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود پدید آمدن آتش سخت تر ازین قال فضلت علیهن سبعة و ستین جزو فرمود
 زیادت گردانیده شد آتش و وزخ برین آتشها شصت و نه جزو و کلین مثل خردا گرمی هر یک از این شصت و نه جزو
 مانند گرمی آتش شماست این خود همان مضمون فقرة اولی است که گفت گرمی آتش شما یک جزو هفتاد جزو آتش دوزخ
 است برای تاکید و تفریق نگار کرده و مقصود آن است که همچنین می باید که زیاده باشد گرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا
 و لا بد است از ان و کفایت نمی کند آتش ما تا امتاز باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از همین جهت اختیار کرده شد
 عذاب آتش بسیار اجناس عذاب متفق علیه و اللفظ البخاری این حدیث در صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ
 که ذکر کرده شد از ان بخاری است و فی روایة مسلم و در روایت صحیح مسلم این چنین است که نارکم الی یوقد ابن آدم
 آتش شما که میروزند نوع بنی آدم جزوی است از هفتاد جزو آتش دوزخ و میباید در روایت مسلم علیها و کلها یرل لفظ
 علیهن و کلهن و در روایت مسلم علیها و کلها بجای علیهن و کلهن یعنی در روایت بخاری آمده فضلت علیهن تسعة و

دستین جزو کلمن و در روایت مسلم این چنین آمده فضلت طبعین منبوعه دستین جزا اکلهما + ۱ + و عمن ابن مسعود رضی الله عنهما قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوتی یومئذ یومئذ آتیه می شود و روزی را در آن روزها سبعون ایت تمام مر آن روزها
بفتاد و هزار مهار است که مع کل نهم سجون ایت ملک یکم و نه با بهر مهار هفتاد و هزار شسته اند که می کشند آنرا و او سلم

+ ۳ + و عمن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اهل النار عذابا بدستی که آسانترین و سبکترین و در میان از روی عذاب

من لا یغفر له و شرکان من ناکسی است که مراد از فعلین و دو الهامی مسلمین از آتش در پهای است یعنی آنها و ما غمی شود

از آن فعلین مغزوی که یعنی المبرجل چنانچه می پوشد و یک مسین ماری آن اهد است من عذابا لکان منیر و نکش که هیچ

یکی از روز خیان نجات تر باشد از روی عذاب و آنه لا یونهم عذابا و حال آنکه آتش تحقیق آسان ترین و سبکترین

دو زخیان است از روی عذاب متفق علیه + ۴ + و عمن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم اهل النار عذابا ابوالسبکترین و در میان از روی عذاب ابوالسب است و هو متعل شعلین علی سنا و ما غمی

و حال آنکه ابوالسب پوشیده است فعلین که می پوشد از آنها و باغ وی رواه البخاری + ۵ + و عمن انس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوتی بالعم اهل الدنیا من اهل النار یوم القیمه آورده می شود و ششم ترین اهل دنیا را از

دو زخیان روز قیامت فیصنع فی النار صیغه پس غوطه داده می شود و در آتش روز یک غوطه چنانکه جامه را

در غم بای رنگ کردن اندازند تم تعالی یا این آدم هل است خیر قطی پت گرفته می شود ای فرزند آدم آیا دیدی روی نیکی

هرگز بل هر یک نیم قط آیا گذشت بر تو نعمت و رحمت هرگز در دنیا فبقول پس می گوید آن دو زخی لا والله یارب نجد سوگند

نزدیم هرگز روی نیکی و گذشت بر من هرگز نعمت و آسایش در دنیا ای پروردگار من یعنی بعد از آنکه در روز قیامت در آید همه نادانست

و آسایش دنیا را فراموش کرد و گویا هرگز ندانست و یوتی باشد الناس بکسانی الدنیا من اهل الجنة در آورده می شود و سخت ترین

مردم را از روی محنت و اندوه در دنیا از سختیان فیصنع صیغه فی الجنة پس یک غوطه داده می شود و انداخته می شود و در پشت

فیعالی که یا این آدم هل است بوس قط پس گفته می شود ای فرزند آدم آیا دیدی روی محنت را هرگز بل هر یک شده قضا و آیا

گذشت بر تو نعمتی هرگز فبقول لا والله یارب ما مرئی بوس قط و لا ایت شده قضا پس می گوید آنکس نه نجد سوگند ای پروردگار

من نگذشت بر من نعمتی هرگز در دنیا نزدیم یعنی انجام صریح نفی کرده گذشتن محنت و دیدن شدت در دنیا به جهت حصول

کمال استایش و خوشحالی و بهشت و مطلقا فراموش کرد اندیشه از آنجا که در روز قیامت اگر چه وی نیز فراموش کرده است

اما اگر فی الجمله او هم داشته باشد موجب کمال حسرت و محنت خواهد بود رواه مسلم + ۶ + و عمنه عن ابی صلی الله علیه و آله

و سلم قال یقول الله لا یون علی النار عذابا یوم القیمه می گوید خدای تعالی مرشان ترین دو زخیان را از روی عذاب
روز قیامت روان تک مافی الارض من شئے اگر می بود مترجم چیزی که در زمین است از شمای دنیا کنت تقدیری بر

آیا بودی شو که قدیمی کردی بان یعنی می دادی آنرا و خورد از عذاب و دوزخ بازمی فریدی و می رسانیدی اگر چه اندک عذاب
 می بود و مقبول نعم پس می گوید آن دوزخی آری اگر می بود مرا چیزی قدیمی دادم و خورد از عذاب و دوزخ بازمی فریدی
 میقول پس می گوید خدا می تعالی اروت سنگ ایون من هذا نوره بودم من از تو و امر کرده بودم ترا چیزی آسان تر
 و کمتر ازین قدیم دادم و انت فی صلب آدم و حال آنکه تو در صلب آدم بودی ان لا تشرك بی شیا و آن چیز نیست
 که شریک نگردانی بمن چیزی را اشارت است بعد شتاق که در روز است گرفت و امر منی در دنیا یعنی و متفرع بر پشت
 غایت الا ان تشرك بی شیکستی عهد را و فرمان برداری نکردی امر منی مرا و باز ایستادی و سرکشی کردی مگر آنکه
 شریک گردانیدی بمن متفق علیه + + و عن حمزة بن عبد بن شهور است معدود از اهل صحبه حسن بصری و ابن کثیر
 از وی روایت دارند رضی الله عنه ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال من تم فی هذه النار الی غیره یعنی از دوزخیان
 کسی است که می گیرد او را آتش دوزخ تا دوش تا لنگ او و منم من تاخذہ النار الی رکبته و بعضی از ایشان کسی است
 که می گیرد او را آتش تا دوزخ انوی او و منم من تاخذہ النار الی حذرتہ و بعضی از ایشان کسی نیست که می گیرد او را آتش
 تا نیقه از او و منم من تاخذہ النار الی ترقوته و بعضی از ایشان کسی است که می گیرد او را آتش دوزخ تا چنبر کردن ترقوه
 یفتح فتاة قوقانیه و سکون را و ضم قاف چنبر کردن رواه مسلم + + و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یابن مکی الکافر فی النار میان دودش کافور آتش دوزخ مسیره ثلثة ایام لکب المسرح مسافت
 سیر سه روزه است مسوار تیز رو را و فی روایتی ضرس الکافر مثل احد و آمده است در روایتی که دندان کافر مانند کوه
 امدست و احدی ثمنین نام کوه پاره است در مدینه جد ایستاده که بلا هیچ کوه دیگر اتصال ندارد و لهذا او را احد گویند و غلط
 جمله مسیره ثلث و تبری پوست او مقدار مسافت سیر سه شب است رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیثی باین بره
 رفته الله عنه که آتش نیست اشتکت النار الی ربانی باب تجمل صلوة + + الفصل الثانی
 عن ابی هريرة رضی الله عنه عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال او قد علی النار الف سنة حتی امرت از وضعت شد دوم
 کرده شد بر آتش دوزخ هزار سال تا آنکه سرخ شد ثم او قد علیها الف سنة حتی اصبحت لیسرا از وضعت شد بروی هزار سال
 تا آنکه سفید شد و آتش چون تیزگر و صاف تر گردد و سفید گردد و چه سرخی وی از آن میسرش و در وقت ثم او قد علیها الف
 سنة حتی اصبحت لیسرا از وضعت شد هزار سال تا آنکه سیاه شد و تیز تر گشت فی سودا و اسطیلة پس آن آتش دوزخ
 سیاه تا یک است که هملا و شنائی ندارد در رواه الترمذی + + و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم من س الکافر یوم لیسرا مثل احد و دندان کافر و قیامت مانند کوه امدست و فخذة مثل لیسرا و در آن و سه
 مانند بیضا است که آن نیز تمام کوبی است و مقعد من النار مسیره ثلث مثل البردة و جای شست از آتش دوزخ
 مسافت سیر سه شب مانند برده بر او با ذوال محرم همه مفتوح قریب است از زید مدینه بر مسافت سه شب رواه الترمذی

۳۰۰ و گفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان قلب الکافر اثنان و اربعون ذراعا بدستی که شبری پوست کا فر
چهل و دو گز است و آن فرسوده مثل امد و بدستی که دندان او مانند کوه اوست و آن مجلسه من جمیع ما بین مکة والمدینه و بدستی
که بجای نشیست او مقدار مسافتی است که میان مکة و مدینه است ده و دو اذره روز بیشتر رواه الترمذی ۲۰۰ و سخن این
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الکافر یحب لسانه الفرج و الفرجین بدستی که کافر بر آینه
می کشد زبان خود را بر زمین صمد میل تیوطاه الناس با خیال می کشد زبان او را مردم رواه احمد و الترمذی و قال نه احدیست
غریب ۲۰۰ و سخن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یسود جمل من نار یسود که در قرآن مجید
واقع شده است سارجه یسود و انفع صا و کوهی است از آتش سعید فیه سبعین خریفا بر آند می شود بدی هفتاد سال و چوبی
به کز لک فیه ابر او فرود انداخته می شود آن کافر هم چنین یعنی هفتاد سال در دوزخ بماند رواه الترمذی ۲۰۰ و گفته
عن ابی سعید رضی الله علیه و آله وسلم قال فی قوله کالمهل یعنی هم در کون ما دعا بیت کرد ابو سعید از آن حضرت که گفت در تفسیر قول
حق تعالی ان شجرة الترقوم طعام الانیم کالمهل یعنی المبطون بدستی که درخت ترقوم خوراک گناه گاران است همچو مهمل
می باشد در شکم ما پس آن حضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای کوه الرزق یعنی در وی زیت روغن مشهور و تفسیر مهمل
بازیز گداخته و بند و آب روان از حیدر نیر آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانیده شود وصل بسوی روی
دو زنی سقطت فزوة وجهه فیه ای افتد پوست روی وی در آن رواه الترمذی ۲۰۰ و سخن ابی هریره رضی الله عنه عن ابی سعید
رضی الله علیه و آله وسلم قال ان الطیم لیسب علی رؤسهم بدستی که آب گرم ریخته می شود بر سرای ایشان فینفذ لهم حتی یصل
الی جوفه پس در می گذرد آب گرم تا آنکه می رسد تا درون شکم او فیصلت مانی جوفه پس می برد و قطع می کند چیزی که
در شکم اوست حتی میرق من قدسیه تا آنکه بیرون می آید از هر دو پای او و هو الصبر و نیست منزع صا و عمل و سنگون با
به معنی گداختن که مذکور شده است در قول حق تعالی صعب من فوق رؤسهم الطیم لیسب به مانی بطینم و الجلود ریخته می شود از
بالای سر ایشان آب گرم گداخته می شود چیزی که در شکم ایشان است و گداخته می شود پوستهای ایشان یعنی تا شری کند
از فرط حرارت در ظاهر و باطن ایشان تم می آید کما کان پتر باز گردانیده می شود چنانچه بود یعنی بحال خودی آید پوست و احشای
در ریخته می شود آب گرم می در آید و شکم گداخته می شود چنانچه در شکم است چنانچه در قرآن مجید فرموده است بدنا هم جلود غیر ما
رواه الترمذی ۲۰۰ و سخن ابی امامه رضی الله عنه عن ابی سعید رضی الله علیه و آله وسلم فی قوله تعالی ابو امامه روایت می کند از
آن حضرت در تفسیر قول حق تعالی لیسب من ما صد به و نونش می شود در روی که ذکر او بالا رفته است از آب که برود آب است
بجمله در عالی که جود جود می کشد از آن جگت قال فرمود یقرب الی فیه فیکر منه نزدیک آورده می شود بعد بسوی دهن و سه
پس ناخوش می دارد آنرا فاذا دنی منه نسوی وجهه پس چون نزدیک گردانیده و پیوسته می شود از دندان او بریان میکنند
سدی او را و قسمت فزوة را سه روی افتد پوست سر وی فاذا شرب طلع امواوه پس چون می نوشد آنرا باره باره باره

می کند زودهای او را می کهرج من در به تا آنکه بیرون می آید از جانب پس او میقول آتشی گوید خدای تعالی و سقوا ناراً سبباً
فقطع اسماهم و نوشا سببه می شوند و زخیمان آب گرم را پس پاره پاره می کند زودهای ایشان را و میقول و می گوید و سے
تعالی و ان سبباً یثبوا اینا تو اباد کامل و اگر زیاد کند که قران آتشنگی فریاد می کرده می شوند تا بی که مانند مس که اخته است
یا آنکه چو در وی زیت است چنانکه گذشت یثبوی الوجوه بریان می کند و بیماریس الشراب بیدوشیدنی است آن آب

رواه الترمذی + ۹ + و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن ابی سلمی الله علیه و آله و سلم قال لسراوق النار اربعة جدر
سراوق بضم سین چیزی که املاطه کعبه چیزی از دیوار و خیان عرب سر برده و جدر جمع جدار یعنی دیوار و سراوق را بر دو وجه است
کرده اند نفع لام و رفع قاف و کسر لام و عرفات معنی بر وجه اول خیان شود که بر آینه سر برده آتش و وزخ چهار دیوار است و بر
وجه ثانی سر برده آتش را چهار دیوار است گفت کل جدار سیره اربعین سته ستری بر دیوار مسافت سیر هبل سال

است رواه الترمذی + ۱۰ + و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان دلو من عساق براق فی الدنیا لکان
اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از عساق ریخته شود در دنیا بر آینه گنده می شوند اهل دنیا و عساق تبشیدیدین و تخفیف آن زردی است
که روان می گردد از حسد های دوزخیان و بعضی گویند که بشکهار که روان است از چشمهای ایشان رواه الترمذی + ۱۱ +

و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرأ هذه الآیة روايت است از ابن عباس که آنحضرت خواند این
آیت را که اتقوا الله حق تقاته بریزید بفرار حق بریزید من وی یعنی چنانچه سزاوار است و درست و درست و لا توتوا باللواتم
مسکون و تمیر بدگر در مالکیه شما سبب است یعنی سلطان شهید تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است

و ترک آن سبب گرفتاری بدان ذکر کرد آنحضرت باین تقریب بعضی عذابهای دوزخ را و آیت کرد آنرا را وی گفت که قال رسول
الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من انزقوم اگر آنکه یک قطره از انزقوم که درختی است در دوزخ و طعام دوزخیانست
قطرت فی دار الدنیا بیکه در سرای دنیا لافست علی اهل الارض معانیشهم بر آینه تباها گرداند بر زمینیان اسباب زندگانی

ایشان را فلکیت بین یکون طعامه پس چگونه باشد حال کسیکه باشد از قوم خود اگر وی رواه الترمذی و قال نه احدیث حسن صحیح
+ ۱۲ + و عن ابی سعید رضی الله عنه عن ابی سلمی الله علیه و آله و سلم قال و یم فیها کالطون اول آیت نیست که تلخ و جوهرم النار و جوهرم فیها کالطون
می شود و نباشد می زند زودهای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و برهم بسته لب انداز ختمی سوزش و

کلهی روی ترش کردن و برهم بستن لبها از دندان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت تشبیه النار بر بیان می سازد و روایت
ایشان در آتش دوزخ فقلص تفتة علیا پس برهم می جسد و متقبض می گردد لب زمین او فقلص از باب
تقلص و قلو ص بر آمدن سایه و بر بستن آب و جامه جدار نشستن او می تلخ و سده است تا آنکه میرسد تا میان سزاو

و تترقی تفتة السفلی است می گردد و فرو می افتد لب زمین او می تضرع بر آینه میرسد تا آنکه میرسد تا میان سزاو
و عن ابن عباس رضی الله عنه عن ابی سلمی الله علیه و سلم قال یا ایها الناس انما انزوم و تترقی تفتة ای مرغان که بریزد از ترس خدا

فان لم يستطيعوا فبها كوايس ما كرمي تو آيد گريست و مني تو ايند زيبست و سلوک كرو چنانكه صاحب دين حال شود بگفت كنيد در روز جزا
 و خود را بران داريد و بزرگ و قصور آن احوال كنيد كه گريه آرد وقت بخشه فان اهل النار يكون في النار پس بدستى كه دوزخيان
 مى گريد در تشش حتى تسيل و موهم في وجودهم تا آنكه روان مى گردد و شكهاى ايشان در روزهاى ايشان كانه بعد اول گويان آن
 اشكها جوهاى فور و اند حتى قطع الدموع تا آنكه پيرى مى شود اشكها فتسيل الدمار پس روان مى گردد و خونها فتفوح العيون پس ريش
 مى شود چشمها يا ريش مى كند خونها چشمها را اطوان سفتا از حبت مينما بجزت پس اگر كشيتما رانده شوند در اشكهاى ايشان
 كه روانست بر آنند مى گردند كشيتما و روى رواه في شرح السنه + ۱۳۰ و عن ابى الدرود رضى الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم يلقى على اهل النار الحج انداخته مى شود بر دوزخيان گرسنگى فبديل ما هم فيه من العذاب پس برابر بگردد
 عذاب گرسنگى حيزى را كه ايشان در آند از عذاب تشش و وزخ و از نجا معلوم شود كه تشش گرسنگى با آتش دوزخ
 برابرست فبفتيشون پس فريادمى كند از الم گرسنگى فبنا تون بطعام من فرغ پس فريادى كرده مى شوند از فرغ كه نام
 گياهيست خار و ارچون خشك گردد و لايسين و لاينى من جوع فببني گرداندى نيازنى گرداندى گرسنگى فبفتيشون
 با طعام پس باز فريادمى كند بطعام فبنا تون بطعام ذى غصه پس فريادى كرده مى شوند بطعام گلو گير از امثال هين شيها
 فيذكرون انهم كانوا يجيرون انفسهم من الدنيا بالشراب پس يادى آرنده ايشان مى بودند كه مى گذرانيدند طعام باسه
 گلو گير از نوشيدنها فبفتيشون بالشراب پس باز فريادمى كند باب فيرفع الهمم الهمم پس بدوشته مى شود بسوى ايشان
 و داده مى شود آب گرم بجلاليب الحديد باهناى سرخ و نى اصرار كلوب و كلاب نفع و انهم اروكلا ليب جماعت فاذا
 اوتت من وجوههم صوت و جهمهم پس چون نزديك مى آيد از روهاى ايشان بر يان مى سازد روهاى ايشان را فاذا
 و قلت بطونهم قطعت ماني بطونهم پس چون مى در آيد شكهاى ايشان را پاره پاره مى كند حيزى را كه در شكهاى ايشان است
 فيقولون ادعوا خزنة جنهم پس مى گويند دوزخيان دعا كنيد اى خازنان دوزخ و نگاهبان آن و بخواهيد از پروردگار
 تعالى كه سبب گرداندى از ما يك روزى عذاب را فيقولون پس مى گويند خازنان دوزخ الم تك تا تسليم سلتم بالبنيات
 آيا نبود كه مى آمدند شمارا پس بپيران شما به جزات و دلائل روشن قالوا ابلى مى گويند دوزخيان آرى آمدند بغير ان به جزات و لكن
 ما كرموشد و ايمان نياورد و ما كرموشد خازنان فاوهوا و ما كنيد انا اسيد اجابت نيست زيرا كه و ما دعاء الكافرين الا ان
 ضلال نيست دعاهى كافران گردى كه اهل كارى ولى فاندكى قال كفت آنحضرت فيقولون پس مى گويند دوزخيان
 بكيه بگريامى گويند ملائكه با ايشان با دعوا مالكا بخوانيد ملاك را كه دوزخ حواله است فيقولون پس مى گويند با ملاك ليقض
 طلبتار يك اى ملاك بايد كه بپيراند ماد پروردگار تو قال كفت آنحضرت بغير ان بگريامى جواب مى دهد ملاك
 ايشان را كه بدستى كه شما دنگ كنند گاهيند و روزخ و بر آمدنى بپيراند ان قال الا تشكفت تشك كه روى اين مرد
 است نيست ان بين دعاهم و اجابة ملاك ايا هم لحت عام خبر داده شدم من كه بيان خواندن ايشان ملاك را و

۱۳۰

جواب دادن مالک ایشان را اینها رسال و تا اینها رسال منتظر جواب مالک می باشند و عذاب می کشند قال گفت آنحضرت
فیقولون پس می گویند او کجا بود که بخوانید پروردگار خود را و بخوانید از وی بجات خود را افلا احد غیر من ربکم زیرا که نیست هیچ
یکی بهتر از شما را از پروردگار شما فیقولون ربنا علیت علینا تنقوتنا پس می گویند ای پروردگار ما غلبه کردی بر ما بختی ما و کتاف ما
ضمالین و بودیم با قوم گمراه ربنا آخر جبار منما ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش فان هدا فانا ظالمون پس اگر باز
برگردیم با کفر پس ما ظالم گنندگان ایم بر نفس خود قال گفت آنحضرت مجیدم خسور ایمنیا پس جواب می دهد پروردگار تعالی
ایشان را او در تشوید و پرگردید در آتش چنانکه سگان روند و اهل خسار را ندان همک و بر گشتن اوست از پیش و لا تکلمون
و سخن مگوئید و هیچ نگوئید مراد و رفع عذاب از خود که برگزآن دور شدنی نیست قال گفت فمتذکب یسوا من کل غیر پس تو
اکنون نمیدمی شوغند از بزرگی خزنه را خوانند سود نشکند و از مالک و خواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی
قائده کرد و بدرگاه حق تعالی تضرع و زاری و اعتذار نمودند و قبول نقتیاد و برگیرگی روند و پیش که نالند و عند ذلک باخزون
فی الزفر و نزد آن بنیاد می کنند ورناله و فریاد ز فریاد اول فریاد خراگ گویند چنانکه شهیق آواز آخر از او المسمرة و الوهل و در
در بیخ خوردن و آه و وایا کردن قال گفت عبدالله بن عبد الرحمن که یکی از رواة این حدیث است و الناس لا یخون
بذا الحدیث و مردم رفع نمی کنند این حدیث را اولی سنا نزد آنحضرت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و موقوف می دارد نزد
ابی الدرداء و قول او را می دارند و لابد این حدیث مرفوع است خواه بصرح آنحضرت برسانند یا برسانند چه این خبر ما سے
قیامت و گفت و گوی و وزخیان خبر بسماح از حضرت نتوان دانست رواه الترمذی ۱۰۰۰ و عثمان بن عفان بن بشیر رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول انزلکم النار انزلکم النار فموتوا ترسانیدم شمارا از آتش و وزخ
ترسانیدم شمارا از آتش و وزخ عثمان بن بشیر می گوید فلما زال بقولها پس متصل می گفت آنحضرت این کلام را او بلند می کرد
آواز را و می جنبید آنحضرت حتی لوکان فی مقامی هذا تا آنکه اگر می بود آنحضرت در اینجا که منیع همه اهل اسوق می شنیدند آنرا
مردم که در بازار شسته اند و حتی سقطت جمیعتهم کانت علیه عند رطلیه و تا آنکه افتاد گلیم سیاه علم وار که بود بر بدن آنحضرت
نزد پایهای او رواه الدارمی ۲۱۶ و عثمان بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان
رصاصه مثل بذه اگر یافته شود از زیر پاره مثل این و شارب الی مثل الحجة و اشارت کرد آنحضرت برای بیان کردن
اشارت بذه بسوی ما نذبحه بدویم مضمومه یعنی کلاه سر و قدح چوبین یعنی اگر از زیری بدو مقدار کلاه که زمین و گدازت
و بدو رو این هر دو صفت بسبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و همواره است ارسلت من السماء الی الارض فرستاده
شود و انداخته شود از آسمان بسوی زمین و بی سیره شمسه است و حال آنکه مسافت میان آسمان و زمین مسافت
سیر پانصد سال است لبلغت الارض قبل الیل بر آن می رسد آن رصاصه زمین را پیش از شب یعنی در اندک مدت
و لو انما ارسلت من راس السلسله و اگر تابست و آنکه آن رصاصه فرستاده شود از سزنجبری که درازی او مهتا و گدازت

عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معنی و تودر برابر سوال می کنی گو یا که صد و سوال از حسن بطریق استبعاد
 و استغریب بود فسکت الحسن روایه بمعنی که کتاب بهشت و النور ۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم لا یقبل النار الا شقی نبی و رأیه آتش و دوزخ را اگر بخت قبل گفته شد و پسیده شد یا رسول الله و من اتقی کسیت
 بخت قال من لم یعمل شریکة ولم یتزرک لیسعیته فرمود کسی که نکند برای خدا اطاعت را و ترک نکند برای خدا گناه را
 روایه ابن ماجه ۲۰ + باب خلق الجنة و النار + در پید کردن بهشت و دوزخ و بیان احادیثی که دلالت دارد بر وجود
 آن الان پیش از روز قیامت بر خلاف آنکه بعضی متبعه گویند که جنت و نار هنوز پید نشده اند و روز قیامت پید
 خواهند شد ۲۰ + الفصل الاول + عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تحاجت الجنة و النار
 مکالمت و حکایت کردند با یکدیگر بهشت و دوزخ یا اظهار نوعی از شکایت از مال خود که چرا چنین شد و لهذا جواب داد
 ایشان حضرت رب العزة که آن مقتضای شیت و اختیار من است یکی را محل و مظهر لطف و رحمت ساختم و دیگری را
 محل و مکان قهر و غضب فقالت النار پس گفت دوزخ او تر است بالمتکبرین و العجبرین اختیار کرده شده ام من بر سر
 متکبران و گردن کشان و قالت الجنة فیما لا یدخلنی الا الضعفاء و الناس و گفت بهشت چه شد مرا که در من آیند و در من گزینان
 و سکیان از مردم و سقلم و افتادگان از چشم مردم و سقط بختین متاع روی و ناکار آمدنی را گویند و این باعتبار اکثر و غلبت
 و الا انبیا و رسل و ملوک و علماء نیز داخل آن باشند و یا مرد از ضعیفا اهل خضوع شد و تواضع کنندگان برای خلق و خوارانندگان
 نفس و ساقط از نظر اعتبار زود خود و دارند و غرتم کسب غنیمت و تشدید را و در من آیند مرا که گولان و فریب خورندگان و ساده
 دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة البده قال الله تعالی الجنة گفت خدای تعالی هر بهشت را انانیت ساخته
 نیستی تو مگر مظهر رحمت من و محل آن ارحم بک من اشر من عبادی رحمت می کنم تو کسی را که می خواهی از زندگان
 فقال للنار انانیت خدای تعالی مرا تشس و دوزخ را انیتی تو مگر محل و جای عذاب من اعدب بک من اشر
 من عبادی عذاب می کنم تو کسی را که می خواهی از زندگان من و کل واحدة منکما لوطها و مره برکی را از شمار پی دوست منی
 هر یکی بر می گردانم بمرم فاما النار فلا تتلی اما آتش دوزخ بر نمی شود حتی نفع الله علیه تا آنکه می بند خدای تعالی پای خود را تقوی
 قط قطا قطع تا ق و سکون طامی گوید تشس دوزخ پس پس سه بار و اطلاق ربعلی بر حضرت حق سبحانه از تشابهات است
 چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است به ان حق است و در کیفیت
 آن معتقدند به اسم نیست و بعضی آنرا تاویل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا موهم تشبیه نگردد و منالک متلی پس تشبیه
 و در انوقت بر می شود و نیروی بعضیها الی بعضی و جمع کرده می شود و گرد آورده می شود یعنی اجزاء آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده
 می شود و فراهم می آید فلا یظیم الله من خلقه احد پس ستم نمی کند الله تعالی از خلق خود هیچ یک را که گناه ناکرده کسی را و دوزخ
 در آرد و جماعه را پید کند که دوزخ را ایشان پر گردانند و مراد بظیم از روی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آرد

حقیقت ظالم نباشد چه هر که تصرف در ملک خود کند نظم نبود اما وی تعالی بصورت نیز ظالم نکند و اما الجنة فان اشد عیبی لها خلقا و اما بهشت پس بدستی که خدای تعالی پیدای کند بر کسی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را به بهشت درآورد و فضل و رحمت او که بی گناه بدوزخ نبرد و بی طاعت به بهشت درآورد متفق علیه + + + و عن انس رضی الله عنه عن ابی صلی الله علیه و آله

وسلم قال لا تزال جنم یلقی فیها همیشه است و دوزخ باین صفت که انداخته می شوند در وی یعنی جن و انس و تقول بل من فرید و می گوید دوزخ آیا است میخ زیادتی یعنی پر نمی شود و پس شکر کند از طلب زیادتی یعنی رضع رب العزة قینا قدومه تا آنکه می بندد حق تعالی که خداوند نعت و قدر و غلبه است در وی قدم خود را نیز روی بعضیها الی بعضی پس گوی آید و منقبض می گردد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی و تنگ می گردد و تقول قطعی پس می گوید پس بس بزرگ و کریم سوگند نبرد تو و کریم تو

که پیشدم و لا يزال فی الجنة فضل و همیشه است در بهشت و رحمت و زیادتی حتی نیستی اشد لها خلقا تا آنکه پیدای کند خدا تعالی برای بهشت خلق را و میسکتتم فضل الجنة پس ساکن می گرداند آن خلق را در زیادتی و رحمت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او این کلمه است که صفت الجنة بالمکاره فی کتاب المرقا + الفصل

الثانی + عن ابی هريرة رضی الله عنه عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال لما خلق الله الجنة قال لجر بریل چون پدید آید که در خدای تعالی بهشت را گفت جر بریل را از هب فانظر الیهما بر و پس نظر کن بسوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام آنرا فذیب فنظر الیهما پس رفت جر بریل پس نظر کرد بسوی بهشت و ابی ما اعد الله لاهلها فیها و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدای تعالی در بهشتیان را در آن تم با جر بریل پست آید جر بریل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جر بریل ای پروردگار من و قرآنک لایسع بهما احد نبرد تو سوگند نمی شنود صفات بهشت را هیچ کی الا و علما مگر آنکه در آید او را این

طبع می کند در در آمدن از جهت حسن و بخت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانکه هر کس آنرا خواهد که در آید تم صفا بالمکاره پست کرد و در الله تعالی بهشت را به مکروهات طبیعت و شاق امر و منی و محیط گردانید آنرا به بهشت تا هر که درین مکاره و شاق نبرد آید به بهشت نرسد ثم قال یا جر بریل از هب فانظر الیهما پست گفت حق تعالی ای جر بریل بر و پس نگاه کن بسوی بهشت یا مکاره که مخوف بدان شده فذیب فنظر الیهما پس رفت جر بریل پس نگاه کرد بدان تم جا و پست آید فقال پس گفت ای رب و قرآنک لقد خشیت ان لایعلمها احد ای پروردگار من سوگند نبرد تو تحقیق ترسیم

من که در نیاید به بهشت را هیچ کی مقصود بیان شدت تکالیف شرعی و صعوبت وصول به جنت است قال گفت آنحضرت فلما خلق الله النار پس هرگاه که پدید آید خدای تعالی آتش دوزخ را قال گفت خدای تعالی یا جر بریل از هب فانظر الیهما ای جر بریل بر و پس نظر کن بسوی آتش که چه قطع و شتی آفریده ام قال فذیب فنظر الیهما

گفت آنحضرت پس رفت جر بریل پس نظر کرد بسوی آتش تم با جر بریل پست آید جر بریل فقال ای رب و قرآنک لایسع بهما احد فید علمها پس گفت جر بریل ای پروردگار من سوگند نبرد و جلال تو نمی شنود صفات آتش و دوزخ را هیچ کی

بج

پس خواهد که در آید یعنی بنیاد طبیعت و مسبب آفریده که همانا بشهوات پس گردد و محال گردانید از احوال تعالی شبهوات
 نفس و خواستههای طبیعت از ذنوب و معاصی ثم قال پس گفت با جبرئیل با ذنوب فانظر ایها ای جبرئیل بر و پس
 نظر کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت فدیب نظر ایها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا بسوی
 شهوات فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتک لقد خشیت ای پروردگار من سوگند فرزت تو تحقیق ترسیدم
 گمان لایستی احد الا و حکما باقی نمی ماند هیچ کی مگر آنکه در آید و فرزند یعنی این شهوات و معاصی بجدی شیرین است که هیچ
 یکی از اهل نفس طبیعت نماند که میل بدان نکند و بسبب آن بدوزخ نراند و او الترمذی و ابو داؤد و النسائی

۱۰۰ الفصل الثالث عشر من آتس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صلی لنا یوما الصلوة

روایت است از انس که آنحضرت گذارد روزی برهمنی مانا از زمین است که در اتم رقی المنبر پیر بر آمد منبر را فاشا دیده
 قبل قبله طس پس اشارت کرد دست مبارک خود بجانب قبله سجد فقال قد اريت الا ان پس فرمود تحقیق نموده شد
 مرا اکنون نه صلیت کلم الصلوة ازان باز که کنه ارم برای شما نازرا الجنة و النار بهشت و دوزخ را تمسکین نه قبل نه اهل الجده
 تمثیل کرده و صورت سببه در جانب پیش این دیوار و قبل کسب قات و فتح با و فهم هر دو روایت است و بفهم قات و سکون
 با نیز آمده همه به معنی مقابل علم ارا کالیوم فی الجنة و الشر پس ندیدم هیچ چیزی را از جنس دیدنیهما مانند آنچه دیدم امروز و در آنکه
 و بدی یعنی بهشت را اینکه از همه دیدنیهما یافتم و دوزخ را بدتر از همه دیدنیهما و اوه التجاری انجامی گویند که بهشت و
 دوزخ با آن طول و عرض چگونه مثل و معور گردد و دیواری و جواب می گویند چنانکه مثل می گردد با معنی با سرای و بیخ
 در غایت وسعت در آینه و آب و مثل شئی لازم نیست که مثل او باشد در طول و عرض و نیز از حدیث لازم نمی آید که
 و دوزخ مثل در دیوار کرده و در می نموده بلکه می فرماید که مثل کرد در جانب دیوار و مقابل دیوار پس تواند که نمودن
 شمال و می در آنسو بود و وجود شمال در جای دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی احوال آید که ایت الجنة و النار فی عرض
 نه الا طوط و دیدم بهشت و دوزخ را در عرض این دیوار و عرض فهم عین و سکون را به معنی تاخیه و جانب و اینجا نیز این نکال
 آورده در جواب گفته اند و نیز گفته اند که مراد آن نیست که بهشت و دوزخ در جانب آن دیوار بودند بلکه مراد آنست
 که دیدم آنها را در حالی که من در آنجا نبوده ام و علی هذا فلا تکمال و الله اعلم بحقیقه الحال + ۳۹ + باب

پد او اخلق و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة و السلام + در آغاز آفرینش و ذکر پیغمبران که آغاز هر دین است
 و نظام امور عالم و صلاح آن ایشان است و آغاز آفرینش نوع انسان با دم علیه اسلام است بدانکه اهل طلال
 محوس نیز هم بر آنند که عالم حادث است یعنی از عدم بوجود آمده به معنی آنکه هیچ چیز نبود و خدای پس ازان پدید آمد
 و می سجانه عالم را و محمد درین باب خبر خبر صادق است که فرمودگان الله و هم کین معنی شئی پس پدید آمد لوح و قلم
 و نوشت کتابی را پیش از آنکه پدید آید خلق را بعد ازان پدید آمد عرش و کرسی و آنها نهادن و فرشتگان و جن

و ان چنانکه در احادیث آمده و اتفاق کرده اند که جسم حادث اند بر است خود و صفات خود پس بعضی بر آنند که اول مخلوق
از جسم است زیرا که وی قابل است تمام صور را چه آب چون لطیف گردد و هو شود و از فلاحه آن آتش پیدا آمد و از دغان
آن بهمان شکلون شد و اطلاق دغان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است به بعض حکما که
نام او تاس ملی و لیکن گفته اند که وی این قول را از شکات نبوت گرفته است و در سفر اول تورات آمده است که الله
تعالی پیدا کرد جوهری پس نظر کرد در وی نظریت و جلال پس بگذاخت اجزای وی و آب گشت و از وی سخا رس
برخاست مانند دود پس پیدا کرد از وی آسمانها پس خاک گشت بر وی آب گشت و پیدا کرد از وی زمین پتیر لنگر کرد و زمین
کوه بار او مردم را درین باب اقوال مختلف است و این امور عقل و قیاس در نتوان یافت الا بوحی آسمانی یا باستنباط و فهم
از آنچه دارد شده بان وحی و الله اعلم بحقائق الامور + ۲۶ + الفصل الاول + عن عمران بن حصین بنعم ما و فتح صحاب
صحابی مشهور است که سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه را شاهده می کرد و ملائکه بروی سلام می کردند و آورده اند
که یکبار روای کرد و از دیدن ملائکه محجوب گشت قال انی کنت عند رسول الله کففت برستی من بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم از جاره قوم من نبی تمیم ناگاه آمد آنحضرت را اگر وی از نبی تمیم فقال اقبلوا البشیری یا نبی تمیم پس گفت آنحضرت
بپذیرید خبر خوش را ای پسران تمیم یعنی قبول کنید وی را و ایمان آرید و عمل در آرید چیزی را که موجب بشارت به جنت
و فوز سعادت در این است به تعلیم احکام و عقائد آن و چون اکثر مضطرب بودند و مطمح نظر بهمت ایشان دنیا و متاع آن بود لغو
باشد من ذلک قالوا گفتند بشیرتنا فاعطنا بشارت و او ای ما را برین پس چیزی بره یعنی بشارت شنیده گرفتیم و بپذیریم
تو چیزی بره از دنیا که ما را می باید فدخل تاس من اهل الیمین پس در آمدند مردم از اهل الیمین فقال پس گفت آنحضرت اقبلوا
البشیر سے یا اهل الیمین اذ لم یقبلوا بنو تمیم قبول کنسید بشارت را اس اهل الیمین چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا گفتند
اهل الیمین قبلنا قبول کردیم ما بشارت گفتنی فی الدین آدم ما را تا داند انشور شویم و در دین و نسب ما
من اول هذا الامر و آدم تا بر سپیم ترا از رحمت این کار یعنی آفرینش ما کان له چه بود قال کان الله ولم یکن قبله گفته آنحضرت
بود خدا و نبود پیش از وی چیزی بلکه هر چه شد بعد از وی شد و کان عرشه علی الماء و بود عرش خدا ای تعالی بر آب ثم خلق السموات
و الارض پتیر پیدا کرد خدا ای تعالی آسمانها را از زمین را از نیجا معلوم می شود که عرش و آب پیش از آسمان و زمین پیدا
شده اند و بودن عرش بر آب باین معنی است که عالمی در میان ایشان نبودند آنکه عرش بر روی آب بود و در باب آب و در
نیست بلکه آبی دیگر زیر عرش و ذکر این در اول کتاب در باب الایمان بالقدر گذشته است و کتب فی الله ذکر کلماتی است
وی تعالی با بجا آوردت یا امر کرده ملائکه را بنویشتن در لوح محفوظ هر چیز را و ظاهر آنست که این نوشتن پیش از پیدا کردن
عرش باشد عمران بن حصین می گوید تم اتانی رمل فقال یا عمران اورک ناسک فقد زهبت پتیر آمد مرا روی و گفت اس
عمران در باب شتر ماده خود را که تحقیق زفته است و گر بختی است می گوید فاطمقت اطلبنا پس بر آدم بطلب نامه

یا

وایم القدر و بجز سوگند بلکه سوگند بالودود است اما قدر است و لم اقم بر آنکه دوست می دارم که ناله می رفت و من بر بی حکم
 عمر ان ناله را بیرون در بسته بجزرت رسول در آمده بود ناگاه ناله گرینت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو گر نوحیه است در باب
 پس بفراست وی رفتی انقدره بکم ضرورت و پشیمان شد که چرا بر فاسم و از فریاد صحبت شربت انحضرت و حقائق و علوم
 که در اینجا مذکور می شد محروم شدم رواه البخاری ۴۰۰ و عن عمر رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ما اگفت امیر المؤمنین عمر که ایستاد در میان ما از جهت ما و عظمت ما انحضرت ایستادنی یاد در مقام ایستادن
 یعنی نظیر خواند فخر نامن بر الخلق پس خبر داد ما از آغاز فریادش حتی دخل اهل الجنة سنازلهم و اهل النار سنازلهم تا آخر
 روز قیامت که در آینه بهشتیان بهشت را و در میان دوزخ را یعنی احوال سبدا و معاد از اول تا آخر همه را میان کرده
 حفظ فلک من حفظه یا در آرز کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و کسی من نسید و یاد ندارد کسی که یاد نگرفت
 یاد گرفت و بعد از آن فراموش کرد حاصل منی آنکه یعنی یاد دارد و معنی فراموشش کرد رواه البخاری ۴۰۰ و عن
 ابی هريرة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت ان الله كتب کتابا
 قبل ان یخلق السموات و الارض ان محتمی سبقت غیبی بدستی که خدای تعالی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا
 کند آسمان ها را و زمین را این نوشت که هرانی من پیشی کرده است خشم مرا نهو مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب
 با این قوی نوشته شده است و نزد او است بالای عرش و منی سبقت رحمت کثرت طوره آثار رحمت و شریع و اصول
 آن تمامه مخلوقات نسبت بفضی که خبر گاه گاهی در مواد مخصوص نباشد چنانکه در قرآن مجید می فرماید که ان عذابا
 اصیب به من یشاء و محتمی و سمع کل شیء فرمود بدستی عذاب من می رسد آن کسی را که می خواهم در رحمت من در گذراند
 هر چیز را متفق علیه ۴۰۰ و عن عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقت الملائكة من نور و اکر و شده اند
 فرشتگان از نور فی القاموس نور و شتالی یا شعاع آن و مراد از اینجا جوهر معنی تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کرمیه الله نور
 السموات و الارض گفته اند باید جست و امام غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصا و آن کرده و مانیر در رساله
 جد آنرا ترجمه کرده و چیز نایب آن فرود ایم و خلق الجان پیدا کرده شده است جان که یعنی جن است یا پدر جنیان
 چنانکه آدم مرثیه است من مارح من نار از زبان آتش آمیخته بدو که زنی انما یه و مانیر در اصل لغت به معنی مضرب
 و مختلط است و بیضاوی گفته مارح صاف از روان و من نار میان است موافق آنچه در صحاح و قاموس می گوید مارح
 من نار آتش بی روان و نیز بیضاوی گفته است مراد بنور جوهر معنی است و آتش نیز هم چنین است جز آنکه روشنایی
 وی مکرر و آمیخته بر جان است و چون مذهب و مصفا شود محض نور ماند و چون پس رود و موجود بحالت اصلی نماید نور او
 منقطع گردد و در روان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن این است و خلق آدم ماد صفت لکم پیدا کرده شده است آدم
 از آنچه بیان کرده شده است برای شما در قرآن مجید یعنی از خاک گل رواه مسلم ۴۰۰ و عن انس ان رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم قال لما صور الله آدم فی الجنة تركه ماشاء الله ان تتركه وخلق آدم را در بهشت
 ظاهر این حدیث آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متضاد است در آنکه خلق و تصویر وی در او است
 همان است که در بیان که و طاعت است و بعد از تصویر و نفع روح چنبت بر دند پس ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال است
 قافیم و تشریحی گفته که گمان نیست که ذکر فی الجنة سهو است از راوی و راست نشینند بر هر تقدیر چون آدم را پیدا کردند و خلق
 ابراهیم بطیبت بضم یا پس گشت طیس که نزدیک می ماند تا آدم فی الصراح اعطاه فرود آمدن به چیزی و نزدیک شدن غیر ما بود
 در حالی که نگاه می کند طیس و می بیند که صیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما راه اجوت حرف از خلق فلما راه
 پس چون دید طیس آدم را گاو یکی شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدا ایشی که مالک نفس خود می تواند شد
 و می تواند نگاه داشت خود را از گرسنگی و شهوات یعنی پس خوشحال شد طیس و گرامید برست در اضلال وی رواه مسلم

۱۰۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحسن ابراهيم النبي وهو ابن ثمانين سنة بالقدم مقننه كرو
 ابراهیم غیر و حال آنکه وی هشتاد ساله بود در روایتی صد و بیست ساله بقدم نفتح قاف و تخفیف و ال تشبه در و دیگر تشبیه
 نام موضع است بشام و در مختصر نهاده گفته که تخفیف تشدید نام موضع است و بعضی گفته اند که تشدید و تخفیف به معنی تخفیف است
 و تشریحی گفته که قدم تخفیف و ال است و نام موضع است از شام و بعضی از محدثین تشبیه می خوانند و آن خطاست و
 بعضی مردم گمان می برند که گفته که و به قدم که تشبیه می شود بدان خوب و آن فطاست و بیشتر گمان من نیست که این لفظ

بشاید است متفق علیه ۱۰۰ و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكذب ابراهيم فاطت كذبات دروغ
 گفت ابراهیم که دروغ و آن نیز باعتبار ظاهر است و نظر مقصود جمیع است اند اما رایج است که در این است در وقت سفر بود
 که همان وقت سکاف نبود کذا قبل و کذبات نفتح کاف و ذال است جمع کذبه بر وزن رفته که جمع وی رکعات است و نفتح کاف
 و بسکون ذال نیز گفته اند ششین منهن ذوات الله و دروغ از ان سه دروغ و ذوات خدایت یعنی برای خدا و امر که

و طلب معنای هست که در آن نفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تنزیه حق بود و در ثالث که در این است
 اگر چنان نیز برای خداست اما در وی نفسی برای ذوات وی نیز حاصل است و بعضی گفته که مراد بذات الله قرآن است
 که صفت حق است و قافم بذات وی قافم قوله انی سقیم کی قول وی علیه السلام است انی سقیم بدرستی که من بیمارم این
 در اینجا گفت که قوم او وی را بتماشای عید خود طلبیدند و وی زلفت و عذر کرد که من بیمارم این بظاهر دروغ می نماید که

بیمار نبود و تاویل وی آنست که مراد بقصوات است بستم فی الجملة در زمانی از من پس ابهام کرد و بلفظی که ظاهر در سقم است
 در حال و بعضی گفته اند که در سقم انداخت که وی استدللال کرد بامارت علوم نجوم که بیمار خواهد شد چنانکه از سیاق آیت معلوم
 می گردد و یا آن مراد است که دل من بیمار بود به حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسبب است جمع قوی و صدور
 اضلال آن بر وجه سلامت و سقم با آنکه این چنین نباشد هیچ کس نیست که عالی از سقم باشد مگر کسی که مزاج وی سقم بود

بیمار بود

مستدل باشد و آن تا در وقوع بلکه معدوم الوجود است صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت باخته از خواندن مردم بجالس می فرمود که اگر مردم تشویش دهند و بطلبند سخن ابوالمعالی غلیل الرحمن درین باب کافی است کدانی سقیم و این بیت از خود پشاه فرموده اگر ترا بتجاشای عمید خود طلبند غلیل و ارجوبانی گو که بیارم قوله دوم قول او است بل غلبه کبیریم چون وی علیه السلام فائز باشد ایشان بتان ایشان رشکست پس سینه زد که تو کردی این کاند انجند ایان مای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان وی کرد این نیز صادق نیست ولیکن تاویل وی نیست که باعث بر شکست مر این بت کلان شد که نیز و تقطیع وی مراد غضب و شویش آورد با توفیق است تا آنکه کسی که قادر نیست بر دفع ضرر نفس خود لائق نیست که اورا بپرستند و قال و گفت آنحضرت بنیامه ذات یوم و ساره این بیان صدر و کذب تا نشسته است از ابراهیم که میگوید در آشنای آنکه ابراهیم و ساره بختیست که زوجه وی بود در بجزرتی که ابراهیم کرده بود شام می رفتند اذاتی سله جبار من الجبارة ناگاه آمد ابراهیم ساره و گذشت بر تنکبر از شکبران که نام وی صادوق ابن صادون و او از قبطیان بود فقیل له ان هینا رجلا من امرأه گفته شد مر آن جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در نیجا مردی آمده است که با وی زنی است من حسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فارسل الیه پس کس فرستاد آن جبار بسوی ابراهیم فساله عن نایس پرسید آن کس ابراهیم را از حال ساره من بزه که گیت این زن که باست قال آختی گفت ابراهیم که این خواهر نیست این بظاہر دروغ است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فانی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل و در استخلاص وی از شر آن جبار فقال لها پس گفت ساره ان هذا الجبار ان یعلم انک امراتی غلبتی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه می کنی مر او ترا از من می ستانند فان سالک فاجز به انک آختی پس اگر بر پسر ترا پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمانی یعنی نیت کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی وجه الارض مؤمن غیر من غیر نیست بر روی زمین هیچ مسلمانی چنین و خبر تو و این بیان واقع است که در آن وقت هیچ کس دیگر بوی ایمان نیاورده بود و ساره نسبت نم ابراهیم بود و این توجیهی دیگر است برای صدق نه آختی و شاید که مقصود از ابراهیم بر اخوت اسلام از جهت شرف و اعانت این نسبت است وی گویند که چرا ابراهیم گفت که این زوجه من است و عالی آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستانند و نیز عالم چه پاک دارد زن باشد یا خواهر منی گیر و جوابش آنکه عادت آن ظالم بر آن رفته بود که زن می گرفتند خواهر را و نیز وی مجوسی بود و در دین مجوس اگر خواهر بود بر او شش اتق و اولی است بوسه از غیر وی پس خواست ابراهیم که جنگ در زند ببرد آن ظالم با وجود آن وی رعایت دین خود نکند و قصد کرد گرفتن وی و از بیجا اعتراض می کنند که دین مجوس از زنا و آخت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب می گویند که دین مجوس قدیم است ولیکن نه او آخت آمد و در افغانی چیزبان ربست و زیاده کرد و فارسل لیها پس فرستاد و کن جبار کسی را بسوی ساره و طلبید او را فانی بها پس آورده شده ساره نزد وی قام ابراهیم یعلی الیه ایستاد و ابراهیم تا نماز

کند و مناجات کند بر پروردگار خود در وی بدو آورد تا ازین و در مناجات یا بدو عادت من زبان در نگاه است که چون بلند و سحر
در مانند نماز و آید و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود فلما دخلت علیه و سب قیام و نما
بیده پس وقتی که در آمد ساره بر جبار خواست که دست اندازد در وی و بگیرد فاقصد لفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار
یعنی باز داشته شد قدرت الهی از نگاه داشتن ساره یا گرفته شد گناه دس و عتاب کرده شد بر آن یا بیوشش
گردانید شد و بهر معنی تفسیر کرده اند این لفظ را او در روایتی اخذ شد بد از تاخیر تیر آمده است یعنی گرفته شدن
دل شخصی با فسون یا سحر چنانکه نام و عاگر گردد و اخذ بضم فسون سحر را گویند و روی لفظ و روایت کرده شد بجای
فاخذ لفظ بضم فسین مجرب شد بیدار املا بر بنای مجهول یعنی خنده کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق
وی آواز چنانکه در خواب کسی آوازی کند که آنرا غبطه گویند حتی کف بر جلده تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای ابرو زمین میزد
و می کشید چنانکه کسی را حرمی کنند یا حرمی گیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره دعا کن خدای ابرای من تا خلاص
گردانم ازین بلا و لا افرک و زیان نمی رسانم من ترا و نمی گیرم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدای تعالی را اما خلق پس رها
کردند آن جبار از بند این بلا تا آنکه او را التائیه پست دست اندازی کرد و گرفت ساره را کت و دم فاقصد متلها پس گرفته
شد مانند گرفتن نخست او شد بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا افرک فدعت الله فاطلق فدعا بعضی بجهت پس
خواند آن جبار یعنی از پرده داران سرای خود را حجه نجات جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تاتنی بانسان پس
گفت بدرستی تو نیاوردی نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان نیاوردی تو که شیطانی را شیطان نام هر کس که تتر دست
جن باشد یا انس که ذاتی القاموس و طبیعی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار می رسیدند فاقصد ما جبار پس
خدمت کار گردانید برای ساره ماجر بفتح جیم معنی واهی تشبیه که نام او ماجر بود می گویند نام مادر اسمعیل است علیه السلام و بر او هم
از ساره فرزندی نمی شد پس ساره ماجر را بر اسم تشبیه و گفت اسیر است که ترا از وی فرزندی شود پس اسمعیل شد و بر اسم
در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر ساره نیز اسحاق علیه السلام شد فاقصد و هو قائم بعلی پس آمد ساره نزد ابراهیم و
حال آنکه ابراهیم ایستاده نمازی کرد و ناو با سیره بهم نفتح میم و سکون تا وقتی تحتانیه پس شارت کرد بدست خود که چه حال
داری و چه شد قالت مد الله کید الکافر فی نحره گفت ساره باز گردانید خدای تعالی بد سنگالی آن کافر او پیش سینه
دی یعنی بداندیشی وی ایوبی بازگشت و با من سرایت نکرد و زبانی ز رسید و خرم ماجر و خادم گردانیده است ماجر اقال
ابوهریره تلک الکلمه بانسی ما لا اله الا الله گفت ابوهریره آن ماجر مادر شاست ای سپران آب آسمان این خطاب میسران
اسمعیل است علیه السلام و ماجر اسماء تعبیر کرد از جهت طهارت ایشان و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه گویند
غلمان از آب آسمان پاکتر است و بعضی گویند شارت کرد بان بیرون آوردن چشمهای زفرم بقرب اسمعیل و آن آیه
است از آسمان قدس و طهارت بر آید و هر نفسی که در زمین پیدا می شود مصالح قاسی آنرا از آسمان می نرسد و بعضی

گفته اند که این خطاب با فقید حضرت است زیرا که ایشان اولاد ما من خاثره از وی اند و وی ملقب با السام بود زیرا که
 قوم وی طلب باران می کردند بوی و بعضی گفته اند مراد حضرت همه و نام کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی می کنند
 بدان را و معنیست می کنند در هر جا که باران است و اگر چه تمامه عرب از بطن ما جز نیستند ولیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل
 به جهت شرف و غلبه ایشان و معنی می گویند که این منی است بر آنچه مشهور است که همه عرب از اولاد اسمعیل است قدر متفق علیه
 - و گفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احق بانک من ابراهیم گفت آنحضرت ما سزاوارتریم به شک
 آوردن از ابراهیم علیه السلام او قال رب انی کفیت حتی الموتی و حتی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بیا مرا که چگونه زنده
 می کنی مردمان او سبب ورود این حدیث است که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم تو من قال بلی و لکن لیس فی سبب
 گفتند طایفه از صحابه شک آورد ابراهیم بنیمبر مایس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما سزاوارتریم به شک از ابراهیم
 و ما بر این عبارت و اثبات شک است مراد ابراهیم را و نفس شریف خود را و حال آنکه هر دو مجال است چه عرف و من شک
 مراد بنیاد صلوات الله و سلامه علیه جمیع که اول مومنان و مومنان اند معنی ندارد پس منی است که اگر شک راه می یافت
 با ابراهیم مانیزی یافت و تمامی دانید که شک راه نمی یابد بایس بدانید که ابراهیم نیز هم چنین است پس سوال ابراهیم
 از برای طلب ترقی بود از علم بهترین بعین یقین که اطمینان قلب عبارت از ان است یا چون وی علیه السلام محبت آورد
 بر قوم خود که پروردگار من زنده می گرداند وی میراند طلب کرد این را تا ظاهر گردد دلیل وی عیاناً فافهم لیکن شکال
 است که ازین حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم می گردد و جوابش است که این سخن را بطریق تو اضع
 فرمود بپیش از ان فرمود که وحی آید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در هر حدیث
 که مشرت بعدم فضیلت آنحضرت از انبیاء دیگر چنانکه فرمود تفضیل نکند مراد بپس و امثال آن و گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و برحم الله لوطا و رحمت کند فدای تعالی لوط را القدر کان یادی الی رکن شدید بر آئینه تحقیق بود
 لوط که می آمد و پناه می گرفت بسوی رکن سخت و رکن کرانه قوی از هر چیزه گویند بیانش است که چون قوم لوط قصد کردند
 همانان دور که فرشتگان بودند تمثیل بصورت امردان گفت لوان لی بکم قوه کاشک می بود مراد با شما قوی یعنی به نفس خود
 قوت مقاومت و دفع شمای دشمنیم ادوی الی رکن شدید پناه می جستم بروی قوی یا قوی سخت که روی می آوردم
 بوی و بازمی دشمن خود را از شر شما بقوت آن کس پس می گوید آنحضرت رحمت کند فدای تعالی لوط را که پناه می جست
 برکن شدید از آدمیان و حال آنکه رکن شدید متک به عصمت حق و حفظ اوست و عرب زخم در جای می کنند که از کس
 تقصیری نشود و چیزی کند که نباید کرد و میزند است کند و نشد فلان را که چنین کاری کرد یعنی کارنی بایستی کرد و در ذکر این فعل لوط در جنب قول
 ابراهیم بایستی است که قوی ابراهیم نیز بی گناهی تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لا یثبت فی این طین لیسیت یوسف و از کس
 میگردم من در زمان در ان مدت دراز که درنگ کرد یوسف لاجبت الله الی بر آئینه اجابت میگردم خواننده را که از جانب ما طلب

یوسف علیه السلام آمد و یوسف گفت که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر اورا طلبید تا خلاص کند و
مقرب خود گرداند یوسف علیه السلام در بر آمدن توقف کرد و زود اجابت نکرد و گفت نخست مال مرا فتنش نمایند و از آن
زنان که مرا دیده است خود را بر من عصمت و امان فرست من تحقیق کنند بعد از آن سه برآیم پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم می فرمود که اگر من بجای یوسف بودم و چندین مدت در ازور زندان بر من می گذشت و کسی برای استخلاص
من می آمد زود اجابت می کردم و مسلمانان تحقیق عالی نمی شدم و توقف و تا ل می نمودم چنانکه نمود بعضی این کلام آنحضرت را
بر شمای یوسف و صبر و ثبات و تقاضای رومی حمل کرده اند یعنی با وجود طول بکشت و می در زندان و محنت و شدت و رنج
کسی بر ای استخلاص می بیاید و می صبر و ثبات و زود زیاد و برین استقامت تصور نیست اگر من بدین طور حال بدین حال
می بودم زود می برآدم و صبر نمی کردم و این تو اضع است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنای یوسف است و
اگر به استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای با اولی الامر است و بعضی گفته اند بلکه این اشارت است
به تفسیر یوسف در شتابی برآمد نکردن با وجود آنکه بر آمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب هدایت
ایشان بود بلکه می گویند که می علیه السلام هر سل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را قبول خود یا صاحبی سخن
ارباب متفوقون خیر الایات پس می بایست اورا که زود می برآید و دعوت می کرد و توقف نمی نمود و مقید باثبات بر اوت
نفس خود نمی شد که ذلیل و درین سخن نظر است زیرا که تقدیم اثبات بر اوت نفس می او دخل بود و در امر دعوت و ابلاغ
و الله اعلم متفق علیه + و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان موسی کان رهلاً صلباً گفت آنحضرت
جبرستی که موسی علیه السلام بود مردی حی بلخ حا و کسر تحتانیه اولی و شدید تانیه شرمناک سیر اربع سین و کسر آن و کسر فوقانیه
مشده و سکون تحتانیه بسیار پوشنده بدن خود را و مبالغه کننده در ان چه جای عورت و شرمگاه و فی اصرح رحل سیر
ضعیف و جاریه سیریه ضعیفه - لاری من جمله ای استیجا دیده نمی شد از پوست و می هیچ چیزی از جهت شرم داشتند
فاداه من اذاه من بنی اسرائیل پس ایند نمود و آزار کرد اورا کسی که آزار کرد اورا از قوم بنی اسرائیل نقالوا ما لشره اذ
التشرس گفتند آن قوم تکلف و مبالغه نکرد موسی در شرم کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه
کردن دوران الامن عیب بجلده مگر از جهت عیبی که در پوست او است اما بر من یا بر منی است در بر من بفتح باور ایست
او ادره بضم همزه و سکون دال هلا و را یا آماست در ضعیفین و ان الله اراد ان یبریه و بدرستی که خدا می تعالی خواست
که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر گرداند بر مردم ایست می اورا نقالوا و عدله لیتسل پس تعالی شد موسی را و زسه
تنها تا غسل کند فوضع توبه علی جبریس نهاد و بانه خود را بستی و درینجا حوا غسل است برهنه و در غسل موسی علیه السلام
ملکتی بود که ماقبت او بر بساخت عز و کمال او بود از تمام عیب و نقصان نظر اطر توبه پس گرفت تن سنگ
و بر دانه موسی دلخ موسی بنی اتره پس شتاب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی عیج بضم جیم شتابت

و اثر کبیر منزه و سکون مشکوٰۃ و بفتح هر دو نشان بقول در حالی که می گوید موسی ثوبی یا مخر ثوبی یا مخر به جامه مرا ای سنگ به
جامه مرا ای سنگ حتی اتقی الی ملائین بنی اسرائیل تا رسید موسی بجایاتی کثیر از بنی اسرائیل فراوه و ریانا حسن باخلق الله
پس دیدند آن جماعه موسی را برهنه بر نیکوترین پیدایش خدا یعنی مبر از عیب و نقصان که نسبت می کردند او را
آن بی خردان بدان و قالوا و قد ما موسی من پاس گفتند بخدا سوگند نیست موسی هیچ پاک و هیچ عیب ازینجا معلوم نشود
که خدا می تعالی پاک می گرداند و دوستان خود را از هر عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را
بدان موسوم و متم می دارند تا از آن منزه و مبر باشند و معزز و مکرم در خلق باشند و آن توبه و گرفت موسی جامه خود را
و طفق با طغر ضرب پس در ایستاد موسی که زد سنگ را زونی فوالله ان با طغر لند با من اثر ضربه پس بخدا سوگند که پیدا
شد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی آنرا و ندب لغتین نشان جرعت که بلند نشده باشد از پوست تشبیه کرد
اثر ضرب را با اثر جرعت مثلثا و اربعا و خماسه نشان یا چهار یا پنج هر بار که زد نشانی از آن پیدا آمد و این معجزه موسی

بود علیه اسلام و ظهور آن درین وقت مصطلحت متفق علیه ۱۰۰ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا
ایوب لیسئل عریانا در شناسی آنکه ایوب علیه اسلام غسل می کرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض
که بدان مبتلا شده بود حق سبحانه و تعالی از زرد رخاوندی بسیار امید نظر علیه جراد من ذهب پس افتاد بر ایوب سینه
از زرد زخم ایوب کجشی فی ثوبه پس گشت ایوب که گرد می آورد یعنی آن طخ را در جامه خود قناده ریید یا ایوب الم
اکن با غنیتک مما تری پس آواز داد ایوب را پروردگاری که ای ایوب آیا بی نیازه گردانیده ام ترا از چیزی
که می بینی تو یعنی چندین زربار آینه ام بر تو که ترا احتیاج نمانده است باین طخ که در جامه خود برداشتی آنرا و گرد
آوردی قال بلی و غرتک گفت ایوب آری بی نیاز گردانیده سوگند لغزت تو و لکن لا اغتابی عن برکتک و لیکن
نیست بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند که تو بیشتر تقطش بیشتر پس معلوم شد که برداشتن ایوب علیه اسلام
آن طخ را بشهوه نیست و استلذا از نعمت حق بودند بطریق حرص و نیاز و کثر مال و ذلک ظاهر رواه النجار سے

۱۰۰ و عتبه قال استب رجل من المسلمین و رجل من اليهود و شنام یکدیگر کردند مردی از مسلمانان و مردی از یهود و قال
اسلم و الذی اصطفى محمد اعلی العالمین سوگند بان خدائی که برگزید محمد را بر جهانیان فقال اليهودی پس گفت یهودی
در برابر آن و الذی اصطفى موسی علی العالمین سوگند خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فرغ اسلام بده عند ذلک
فطم وجه اليهودی پس برداشت مسلمان دست خود را نزد این گفتن آن یهودی پس طپا پنجه زد روی یهودی را
طپا هر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار مصطفای مختصرت بود و الا مصطفی موسی علیه اسلام بر جمله عالمیان
ثابت است و حق سبحانه و تعالی در باب بنی اسرائیل گفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه اسلام انی اصطفیتک
علی الناس فذهب اليهودی الی ابی بنی پس رفت یهودی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجره باکان من امره و

امر المسلمین خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کازری و کار آن سلمان و آنچه گذشته بود از قصه آن فدعای الهی صلی الله علیه و آله و سلم پس بخود خواند پیغمبر سلمان را ساله من ذلک پس رسید سلمان را از آنچه گذشته بود میان وی و میان یهودی فاختره پس خبر داد سلمان آنحضرت را بآنچه گذشته بود فقال الهی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تخیر و سلم علی موسی بزرگترینید و فضیلت نهید مرا بر موسی فان الناس یصیقون یوم القیمه زیرا که بدستی آدمیان بهوش می افتند روز قیامت و صیق بمعنی بانگ عذاب و آوار سخت و موت نیز آید فاصیق معصوم پس بهوش می افتد من نیز با ایشان فاکون اول من یفتیق پس می بوشم من سختین کسی که بهوش می آید فاذا موسی باطش بجانب العرش پس ناگاه می بینم که موسی علیه السلام گرفته ایستاده است یک جانب عرش را بطش جمله کردن و سخت گردن فلما ادری کان فبین صیق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان آنکسان که بهوش افتاده بودند پس بهوش آمد پیش از من و متعلق شد بهوش او کان فبین استغنی الله یا بود موسی در آن کسان که استغنا کرده و بیرون آورده است ایشان را خدا می تواند از صیق و فرمود فصیق من فی السهوت و من فی الارض الا من یشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دیده شود در صورت هلاک گردد هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نگردد چنانکه نوشته گان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی روایه و در روایتی این چنین آمده است که گفت آنحضرت فلما ادری احوسب بصیقه یوم بطور پس در نمی یابم من آیا حساب کرده شد این صیقه با موسی بصیقه روزی که موسی را علیه السلام صیقه شد در آن روز که دیده از طلبیده بود و از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهوش افتاده شده بود و امر و زاین صیقه بصیقه که او را در آن شده بود حساب کرده و صیقه نشد او بعثت قبلی یا صیقه شد موسی را و لیکن بر آنچه شده است و س بعثت از من پس موسی را چون این فضیلت ثابت است که مرا نیست تفضیل چون نهید مرا بر وی و این تو ارفع است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فضل خبری است که موسی را علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل س که نیست با وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت است چنانکه مذکور شد و وجه دیگر نیز بیاید و باید دانست که این صیقه آن صیقه نیست که به نفع صورت روز قیامت حاصل شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز کجا موجودند که ایشان را بدان صیق حاصل شود و نیز بعد از وی بعثت است نه افاقت و آنحضرت اول بعثت است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصیقه درین حدیث صیقه است که بعد از بعثت خواهد بود مردم همه بهوش افتند بعد از آن بافاقت آیند اینجا فرموده است که چون من بافاقت بیایم موسی را بنیم باطش بجانب عرش و استغنا الا من یشاء الله هم چنانکه در صیق به نفع صورت است که قبل از بعثت است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت می کند که درین صیقه نیز خواهد بود و قد بر ولا القول ان احد الفضل من یونس بن متى و منی گویم من که هر یک از پیغمبران فاضل تر است از یونس علیه السلام و منی بفتح میم و تشدید فوقانیه مفتوحه نام پدر یونس است که زانی الفاقوس

و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تفسیر یونس علیه السلام بزرگ به جهت آنست
 که وی از الواعزم نبود و از انبیا قوم بی صبری نبود و غضب گرفت و بدر رفت و کشتی شست اقصیه با سرمایش
 اینجاست آنست که کسی را بروی فصل ننهد و فی روایت ابی سعید لاکثیر و ابن الانبیا یعنی بزرگتر یعنی از پیغمبرین را
 بر بعضی یعنی نگویند که فلان پیغمبر فاضلترست از فلان متفق علیه و فی روایت ابی هریره لا تفضلوا این انبیاء الا تفصیل تنبیه
 میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا انبیاء و محله نیز روایت کرده اند بجز این نمی باورد و اوست قبل از نزول وحی به تفصیل
 یا تفصیل در اصل نبود یا تفصیل بر وجهی که تخمیر و از برای دیگری لازم آید +۱۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم لا یبغی لبعده ان یقول انی خیر من یونس بن متهی گفت آنحضرت نمی رسد مزیح بزند و را که بگوید
 من بهترم از یونس پیغمبر این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت می فرماید که مرا بهتر نگویید از یونس بوجهی که معلوم
 شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تنبیه نبی نرسد اگر چه نه از الواعزم بود نقل است که در زمان
 حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی یکی از قشایح وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگفت و می گفت من فاضلتر
 از یونس و مقام من بالاترست از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب آمدند و ساد که در دست
 داشتند بجانب وی انداختند و بر دل وی یار سپینه او خورد و در بهانجا هلاک شد متفق علیه و فی روایت البخاری
 در روایتی مرخاری را این چنین آمده است قال گفت آنحضرت من قال انی خیر من یونس بن متهی فقد کذب کسیکه
 بگوید من بهترم از یونس تحقیق دروغ می گوید و بر منی ثانی مراد بکذب کفرست زیرا که علما اتفاق دارند بر تفسیر کسی که خود را
 بهتر از پیغمبران داند +۱۲ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الغلام الذی قتلته آنحضرت
 طبع کافر بدستی کودکی که کشت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافر یعنی در تقدیر الهی چنان زنده بود که خاتم
 وی بر کفر خواهد بود و این منافی نیست حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز استعداد
 قبول اسلام است و این منافی نیست تفاوت خاتم را و با جمله فطرت غیر باقیه است و تحقیق این در او اهل کتاب
 در باب الایمان بالقدر گذشته است قند که ولو عاش لارحم ابوی و اگر می زیست آن کودک بر آئینه می پوشید و غم میکرد
 پر و مادر خود را و تکلیف می کرد ایشان را بر کفر طغیاناً و کفر از جهت از حد در گذشتن و غم کردن بر ایشان و کفران
 نمودن نعمت ایشان را بصوق مقصود ذکر حضرت درین باب و اشارت بانکه وی از انبیاست و حضرت فتح فاو کسر
 آن و سکون ضا و کسر آن کنه اقال المکرمانی و قسطانی گفته حضرت فتح فاو کسر ضا و سکون ضا و یا کسر فا و فتح آن سینه
 آمده و نام وی بلیا بن مکان است و بعضی گفته است ابن مالک برادر الیاس بعضی گفته اند که سپردم است از صلب
 وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است بعد او بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود بعضی گفته که از اولاد نوح
 است بهفت واسطه و پدر او از طوک بود و الله اعلم و صحیح آنست که وی سمرست معمر محبوب از انبیا و باقی است

تاریخ قیامت از جہت خوردن ذی آب حیات را برین اندجابهیر علیا و صوفیہ و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار
محدثین مثل نجاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچہ حربی و ابن جوزی حیات اور انکار کردہ کہ نقل فی شرح التفسیر
و ذکر اسرار کلام مشائخ بسیار آمد چنانکہ خشک و شہدہ را بدان راہ نباشد و در احوال حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر
جیلانی نوشتہ اند کہ گاہی در وقت تکلم ایشان حضور میوہ می گذشت و ایشان می فرمودند قف یا اسرائیلی و اسمع کلام اللہ
و مشائخ وقت کہ اورا می بابتند و صیت می کرد و ایشان را می گفت علیکم بچشم شیخ عبدالقادر فائز نیرل فیہ البرکات
و بحسب منہ السعادت او کما قال یتمفق علیہ + ۱۴۰ و عن لہی ہریرۃ عن ابنی علی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انما سمی الخضر لانه جلس
علی فزیۃ بیضا و گفت آنحضرت کہ نام کردہ شد خضر مگر از جہت آنکہ وہی نشست بر زمین خشک کہ روئیدنی نبود و روی یا
بر گیاہ خشک فاذا ہی متمز من خلفہ خضر ارس ناگاہ آن زمین یا آن گیاہ می بینید از پس وی سبز تر و تازہ رواہ ابی ہریرہ
+ ۱۵۰ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبار ملک الموت الی موسی بن عمران آمد فرشتہ مرگ یعنی فر ایل
علیہ السلام بسوی موسی فقال لہ جب ربک پس گفت فرشتہ مر موسی را این سخندہ مر پروردگار خود را و قبول کن حکم اورا
کہ قبض روح تو شدہ است قال فلطم موسی عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طپانچہ زد موسی چشم مالک الموت
ففقأ ما پس شکست و بر کند چشم فرشتہ را و کور کرد فقو و تقویہ کور کردن قال فرج الملک الی اللہ پس باز گشت
آن فرشتہ بیجا ب خدا فقال انک استغنی الی عبدک لا یرید الموت پس گفت فرشتہ یعنی بخدا بدستی تو فرستادے
مر بسوی بندہ مرا کہ نمی خواہد مرگ را و قدر فقار یعنی و تحقیق کور کرد چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان
بدہ قال فرد اللہ الیہ عنینہ گفت آنحضرت پس باز و ادحق تعالی چشم فرشتہ را و قال ارجع الی عبدی و گفت برگرد و باز برو
بسوی آن بندہ من و قل و بگو الیوۃ ترد یا زندگانی و راز می خواهی فان کننت ترد الیوۃ فضع یدک علی من تور پس اگر
می خواهی زندگانی دراز پس بند دست خود را بر پشت گاو می نماز و ارت یدک من شعرة پس چیزی را کہ پوشد دست تو
از موسی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از موسی با آن کثرت فانک تمیش بہا ستہ پس بدستی تو میرنی بہ شمار آن موہیا
یک سال و توارت بدو تاست در صحیح مسلم و ظاہر توارت ست بہ معنی پوشد دست تو و توارت بہ معنی پوشیدہ شود
و این درین عبارت معنی ندارد اگرچہ آنرا توجہی ست کہ در شرح ذکر کردہ ایم قال ثم گفت موسی پست بعد از این ہم
زندگانی دراز صیت قال ثم تموت گفت فرشتہ پستری میری تو قال گفت موسی قال ان من ضرب پس اختیار
کردم موت را ہم اکنون و مناجات کرد بحتی تا قبر او در مقام متبرکہ واقع گردد و گفت رب اونی من الارض المقدسة
مذا و نذرتو یک گردان مرا از زمین پاک کردہ شدہ کہ بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود در آن
زمان و مدفن انبیا و رسل بود و میتہ کچھ نزدیک گردان مرا از ان اگر چہ بقدر یک سنگ اندازد باشد و درین
استجاب و فن ست در مواضع متبرکہ و ضرب از مدفن صالحین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اللہ اعلم